

از تقسیم علوم تا تدبیر امور

جایگاه علوم انسانی در طبقه‌بندی علوم و سیاست‌گذاری

محمد تقی محمدی



مثال می‌توان ریشه‌ی تاریخی آن را در جامعه‌شناسی علمی آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) و دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) یا روان‌شناسی علمی وونت (۱۸۳۲-۱۹۲۰) و ... دنبال کرد. اما می‌توان علوم انسانی را تنها بر اساس موضوع آن تعریف کرد و علوم انسانی را علمی دانست که انسان و حالات و رفتار او را مطالعه می‌کند و در آن روش تجربی را شرط نکنیم. در این صورت علوم انسانی یا انسان‌شناسی قدمتی بسیار دیرینه پیدا می‌کند. برای مثال سقراط خودشناسی را مهم‌ترین نوع شناخت می‌دانست و بی‌شک چنین شناختی نوعی انسان‌شناسی و علوم انسانی است.

اما درباره‌ی جایگاه علوم انسانی در طبقه‌بندی ارسطو از علوم باید گفت که ارسطو علم (حکمت) را به سه دسته‌ی نظری، عملی و صنایعی تقسیم کرد. برای حکمت نظری سه شاخه‌ی طبیعیات، ریاضیات و الهیات و برای حکمت عملی هم سه شاخه‌ی علم اخلاق، تدبیر منزل (که موضوع آن همان موضوع علم اقتصاد امروزی است، اما روش آن فلسفی) و سیاست مدن (که می‌توان از آن به علوم سیاسی یاد کرد) قائل بود. و در الهیات هم بحثی تحت علم النفس قرار دارد که آن هم در زمره‌ی علوم انسانی قرار می‌گیرد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این طبقه‌بندی علم النفس، اخلاق، اقتصاد و سیاست که از علوم انسانی به‌شمار می‌آیند، جایگاه‌شان مشخص شده است.

بسیاری از فلاسفه‌ی اسلامی مبنای ارسطو در تقسیم‌بندی علوم را پذیرفته‌اند و آن را مبنای نظریه‌پردازی در کتب خود قرار داده‌اند و تغییرات بسیار اندکی در آن اعمال کرده‌اند. برای مثال فارابی در احصاء العلوم، ابن سینا هم در رساله‌ی اقسام العلوم العقلیه، هم در الهیات ثغناء و هم در منطق المشرقین، خواجه نصیرالدین طوسی در مقدمه‌ی اخلاق ناصری، ملاصدرا در مقدمه‌ی شرح الهدایه الانبیه و ... از الگوی کلی ارسطویی در تقسیم‌بندی علوم استفاده کرده‌اند. پس جایگاه علوم انسانی عقلی در فلسفه‌ی ارسطویی و در فلسفه‌ی اسلامی مشخص است.

جایگاه علوم انسانی نزد آگوست کنت

در جهان غرب، آگوست کنت فرانسوی، که وی را پدر جامعه‌شناسی علمی و پدر پوزیتیویسم می‌خوانند، پس از اشاره به مراحل تکامل بشری، دین و فلسفه را مربوط به دوران کودکی بشر دانسته و تنها برای علم اثباتی ارزش و اعتبار قائل می‌شود. کنت علوم اثباتی را در قالب هرمی طبقه‌بندی کرد که در آن ریاضیات در راس هرم و پس از آن فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و در نهایت جامعه‌شناسی قرار دارد. اگر دقت کنیم در این هرم تنها علمی قرار دارند که یا تحلیلی هستند (هم چون ریاضیات) یا تجربی (سایر علوم) و کنت برخلاف فلاسفه‌ی پیشین، برای معارف فلسفی هیچ جایگاهی در هرم معرفتی قائل نیست. در ثانی موضوع مورد مطالعه در این هرم معرفتی از بالا به پایین پیچیده‌تر می‌شود؛ به طوری که قوانین علم لایه‌ی بالاتر در علم پایین‌تر قابل استفاده است. به بیان دیگر برای مطالعه‌ی فیزیک باید ریاضیات دانست، ولی برای دانستن ریاضیات نیازی به دانستن فیزیک نیست. نکته‌ی دیگر این‌که کنت در هرم معرفتی خود جایگاهی برای روان‌شناسی در نظر نگرفته است؛ چون وی معتقد بود به روش تجربی نمی‌توان از حالات درونی افراد مطلع شد. البته بعدها ویلهلم وونت (۱۸۳۲-۱۹۲۰) روان‌شناسی را به‌گونه‌ای متفاوت از آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) تعریف می‌کند که در آن می‌توان جایگاهی برای روان‌شناسی هم قائل شد. با ورود روان‌شناسی به حوزه‌ی مطالعات علمی برخی تحویل‌گرایان

اهتمام کنونی جامعه‌ی علمی ما به علوم انسانی و مسائل مرتبط با آن، اگر از زاویه و دیدی واقع‌بینانه دیده شود، مبین بسیاری از بی‌راه‌رفتن‌هاست. بی‌راهه رفتن‌هایی که بعضاً ناشی از فقدان درک صحیحی از نیازهای جامعه‌ی ما به علوم انسانی است. این امر در یکی از برجسته‌ترین نقاط، خود را در طبقه‌بندی‌های نشان می‌دهد که گاه‌گاه با توجهاتی نامناسب طرح می‌شوند. در واقع منشاء این تقسیم‌بندی نه درک نیازهای ما و نه دغدغه‌ی تدبیر امور جامعه، که صرفاً نگاه بحثی نظری و انتزاعی است که نهایتاً نیز در همان سطح باقی می‌ماند و استعداد فراتر رفتن از آن را پیدا نمی‌نماید. این مسئله به شکل اسفناکی در حوزه‌ی سیاست‌گذاری نمایان است؛ جایی که قرار است برنامه‌ریزی اداری جامعه صورت پذیرد. سید محمد تقی موحدابطحی، قائم مقام فصل‌نامه‌ی علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی در متن پیش‌رو این مسئله را می‌کاود.

ارسطو، اولین کسی که جایگاه علوم انسانی را در طبقه‌بندی علوم مشخص ساخت

یکی از توانایی‌های آدمیان که آن‌ها را از حیوانات جدا می‌کند، توانایی آن‌ها بر طبقه‌بندی امور و اشیاء و قام‌گذاری آن‌هاست. بر این اساس می‌توان گفت طبقه‌بندی علوم (classification of science) هم‌زمان با رشد و گسترش علوم و مورد توجه قرار گرفتن آن به وجود آمده است. علوم در آغاز شکل‌گیری به‌مانند کتاب در هم ریخته و باب‌بندی نشده از مسائلی بوده که آدمیان با آن روبه‌رو می‌شدند و پاسخ‌هایی برای آن می‌یافتند. اما از زمانی که علوم (مجموعه‌ی این پرسش و پاسخ‌ها) خود مورد توجه و بررسی قرار گرفت، آدمیان به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین آن‌ها پی بردند و به طبقه‌بندی و نام‌گذاری آن‌ها پرداختند.

به لحاظ آثار مکتوب، می‌توان گفت اولین کسی که جایگاهی برای علوم انسانی در طبقه‌بندی علوم مشخص کرده است، ارسطو است که مبنای او برای طبقه‌بندی تاکنون طرفداران بسیاری داشته است. البته در این جا باید به یک نکته اشاره شود که ممکن است امروزه وقتی از علوم انسانی صحبت می‌شود، مراد علوم تجربی انسانی باشد. اما چنین معنایی از علوم انسانی، معنای جدیدی است که برای

معتقد شدند که ویژگی‌های اجتماعی را می‌توان جمع جبری حالات روانی دانست؛ به عبارتی جامعه‌شناسی را به روان‌شناسی تحویل می‌کردند و جایگاه جامعه‌شناسی را در هرم علمی پایین‌تر از روان‌شناسی قرار دادند. به عبارت دیگر در این دیدگاه قوانین جامعه‌شناسی بر اساس قوانین روان‌شناسی قابل توضیح هستند و قوانین روان‌شناسی بر اساس قوانین زیست‌شناختی و آن بر اساس قوانین شیمی و فیزیک و ریاضی.

◀ دلیل وجود طبقه‌بندی‌های مختلف علوم و جایگاه‌های متفاوت علوم انسانی در آنها

طبقه‌بندی علوم یک فعل انسانی است که بالطبع شناخت، اراده و انگیزه آدمی در آن دخالت دارد. بسته به این که ما چه تعریفی از علم به معنای عام و علوم انسانی به معنای خاص داشته باشیم؟ چه هدفی برای آن‌ها در نظر داشته باشیم؟ روش آن‌ها را چه بدانیم؟ و حتی با توجه به این که افراد با کدام یک از علوم آشنایی بیش‌تری دارند، این تقسیم‌بندی‌ها تفاوت می‌کند. برای مثال همان‌طور که ذکر شد، مطابق تعریف ارسطو از علم، علم‌النفس، اخلاق، اقتصاد، سیاست و ... جزء علوم به حساب می‌آمدند و در کنار ریاضیات و طبیعیات جایی مخصوص به خود داشتند.

کسی هم‌چون غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ق) بر اساس آموزه‌های دینی، علم را ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان می‌داند و طبقه‌بندی کاملاً متفاوتی از علوم ارائه می‌کند. تقسیم‌بندی وی همانند بسیاری از صوفیان توأم با ارزیابی آن‌ها و مبتنی است بر اغراض تربیتی آن‌ها برای تزکیه نفوس و سلوک الی‌الله. بر این اساس وی حتی علوم شرعی را، اگر راهبر به مقصود نباشند، علوم «مذموم» شمرده است و اگر علمی را مخالف دین دیده، آن را از جنود جهل شمرده که از جنود علم، وی ابتدا علوم را به علموی که فراگیری آن‌ها واجب عینی است و علموی که فراگیری آن واجب کفایی است، تقسیم می‌کند. دسته‌ی اول را شامل شهادتین، نماز، روزه، زکات و حج دانسته و دسته‌ی دوم را به دو بخش علوم شرعی (علموی که از جانب پیامبران رسیده است) و علوم غیر شرعی (برای مثال حساب، طب و ادبیات) تقسیم کرده است.

مطابق تعریف اثبات‌گرایان و ابطال‌گرایان از علم و هم‌چنین آموزه‌ی وحدت روشی علوم آن‌ها، علوم انسانی در زمره‌ی علوم هستند با این تفاوت که اثبات‌گرایان تفاوت علوم انسانی را با علوم طبیعی در بلوغ علوم طبیعی و تازگی علوم انسانی می‌دیدند و پوپر ابطال‌گرا نیز ضمن بیان تفاوت‌های علوم انسانی و علوم طبیعی، تفاوت آن‌ها را نه کیفی که تنها کمی قلمداد کرده است.

توماس کوهن که داشتن پارادایم واحد برای هدایت‌گری تحقیقات دانشمندان را شرط علمی بودن می‌دانست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و اقتصاد را (که ما آن‌ها را از مصادیق بارز علوم انسانی به شمار می‌آوریم) به خاطر نداشتن پارادایم واحد، اصولاً علم نمی‌دانست و معتقد بود آن‌ها در مرحله‌ی پیش‌علمی قرار دارند.

جرج ریتزر در واکنش به دیدگاه کوهن، شرط برخورداری از پارادایم یگانه برای علمی خواندن حوزه‌ای از مطالعات را شرطی بدون دلیل دانسته و وجود پارادایم‌های محدود را برای علمی بودن کافی می‌داند و بر این اساس جامعه‌شناسی را به خاطر بهره‌مندی از پارادایم‌های محدود که راهنمای انجام تحقیقات در این حوزه است، علمی دانسته است.

لاکاتوش علم را یک برنامه‌ی پژوهشی می‌دانست که هم دارای انسجام باشد و هم به نتایج بدیع بینجامد. مطابق این دیدگاه،

لاکاتوش روان‌شناسی فروید و جامعه‌شناسی را به‌خاطر فقدان این دو شرط اصولاً علم نمی‌دانست که بخواهد برای آن‌ها جایگاهی در میانه‌ی علوم مشخص کند.

مطابق دیدگاه دیلتای، علوم انسانی (که از آن تحت عنوان علوم فرهنگی و تاریخی هم یاد می‌شود) به لحاظ موضوع و در نتیجه به جهت روش و هدف از علوم طبیعی تفکیک می‌شود؛ ولی هر دو علم هستند.

از طرف دیگر بسته به این که افرادی که به بحث وحدت و تمایز علوم و هم‌چنین طبقه‌بندی علوم وارد شده‌اند، در چه علم یا علمی سررشته داشته‌اند، معیارهای پیشنهادی آن‌ها متفاوت بوده است. برای مثال شخصی هم‌چون آخوند خراسانی، به‌خاطر فعالیت زیاد در علم اصول، نمی‌تواند تمایز و طبقه‌بندی علوم را بر اساس موضوع بپذیرد (برخلاف تلقی ارسطو، اکثر فلاسفه‌ی اسلامی و حتی آگوست کنت) و تمایز علوم را بر اساس غایت مطرح می‌کند تا بتواند برای علم اصول جایگاهی در میان علوم قائل شود.

همان‌طور که ملاحظه شد برقراری نسبت‌های مختلف بین علوم به عوامل بسیاری بستگی دارد؛ به تلقی اندیشمندان از چیستی علم از حیث موضوع، روش و هدف و حتی به تبحر آن دانشمند در علم مختلف.

◀ تاثیر طبقه‌بندی علوم و جایگاه علوم انسانی در امر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی

بحث از طبقه‌بندی علوم یک بحث صرفاً نظری و فلسفی و به لحاظ ارزشی خنثی نیست و همان‌طور که گفته شد نوع نگاه ما به علوم مختلف و ارزشی که برای آن‌ها قائل هستیم، در نوع طبقه‌بندی و اولویت‌بندی ما از علوم تاثیرگذار است. حال اگر به وجه ارزش‌گذارانه‌ی که در فرایند طبقه‌بندی علوم دخالت دارد، توجه کنیم، می‌بینیم که طبقه‌بندی علوم می‌تواند در فرایند سیاست‌گذاری نیز دخالت کند. برای مثال وقتی مثل افلاطون با توجه به جایگاهی که برای ریاضیات قائل است، سررد آکادمی خود می‌نویسد: کسی که ریاضی نمی‌داند، وارد نشود (البته شایسته است تفسیر هایدگر را هم از این عبارت مدنظر داشته باشیم) در مقام یک نوع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی قرار گرفته است. در مقابل ارسطو برای ریاضیات ارزش چندانی قائل نیست و می‌تواند به بررسی این مطلب پرداخت که این دیدگاه چه تاثیری در نظام فلسفی او گذاشته است.

خواجه نصیرالدین طوسی بر اساس ذهنیتی که نسبت به طبقه‌بندی علوم دارد، حقوق دانشمندان را مشخص می‌کند. ابن کثیر در تاریخ البدایه و النهایه می‌نویسد: خواجه نصیر الدین طوسی به هر یک از فلاسفه روزی سه درهم، به اطبا روزی دو درهم، به فقها روزی یک درهم و به محدثین روزی نصف درهم حقوق می‌داد. به این جهت مردم به دانشکده‌های فلسفه و طب بیش‌تر از فقه و حدیث هجوم آوردند؛ در صورتی که قبلاً این علوم در خفا تعلیم می‌شدند. این مثال‌ها نشان می‌دهد که طبقه‌بندی علوم چه تاثیری در فرایند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌تواند داشته باشد.

خوب است به مثال‌هایی هم از اولویت‌بندی علوم و جایگاه علوم انسانی در زمانه‌ی خود و در کشور خودمان اشاره کنیم؛ البته با این توجه که طبقه‌بندی و اولویت‌بندی علوم همواره به صورت آگاهانه بر اساس یک پشتوانه‌ی نظری محکم انجام نمی‌گیرد، و با یک ذهنیت اجتماعی، علوم طبقه‌بندی و اولویت‌گذاری می‌شوند.

جناب آقای دکتر محمدباقر خرمشاد (معاون پیشین فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم) در سومین جشنواره فارابی گفته‌اند دهه‌ی

دو نگاه

از طرف دیگر بسته به این که افرادی که به بحث وحدت و تمایز علوم و هم‌چنین طبقه‌بندی علوم وارد شده‌اند، در چه علم یا علمی سررشته داشته‌اند، معیارهای پیشنهادی آن‌ها متفاوت بوده است. برای مثال شخصی هم‌چون آخوند خراسانی، به‌خاطر فعالیت زیاد در علم اصول، نمی‌تواند تمایز و طبقه‌بندی علوم را بر اساس موضوع بپذیرد

کشور یکی از اسناد بالادستی است که برنامه‌های پنج ساله و سالانه کشور بر اساس آن تنظیم می‌شود، می‌توان انتظار داشت که با اجرای این نقشه موقعیت علوم انسانی در کشور اگر بیش از الان تنزل پیدا نکند، بی‌شک ارتقاء خواهد یافت.

وقتی چنین دیدی در جامعه حاکم شد، نتیجه آن می‌شود که اکثر دانش‌آموزان با استعداد و تیزهوش در مرحله‌ی تعیین رشته، هم‌چون گذشته، علوم انسانی را پس از علوم پزشکی و مهندسی انتخاب کنند و این نیز خود عاملی می‌شود برای تشدید و بازتولید این نگاه اجتماعی که علوم انسانی جایگاه پایین‌تری نسبت به پزشکی و مهندسی دارند.

چگونگی ارتقاء جایگاه علوم انسانی

علم‌شناسانی هستند که در باب اهمیت علوم انسانی قلم زده‌اند و با تقویت گفت‌وگوها در جامعه و برنامه‌ریزی میان‌مدت دقیق می‌توان جایگاه علوم انسانی را در کشور ارتقاء بخشید. برای مثال به لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پوپر در کتاب فقر تاریخی‌گری به مقایسه‌ی علوم انسانی و علوم طبیعی می‌پردازد و بیان می‌دارد که تفاوت علوم انسانی و علوم طبیعی تفاوتی ماهوی نیست؛ حتی فراتر از این وی ادعا می‌کند که در برخی موارد بهتر است روش‌شناسی علوم انسانی در علوم طبیعی به کار گرفته شود.

فریتر مک‌کلاب نیز مقاله‌ای دارد با این عنوان که آیا علوم اجتماعی واقعاً پایین‌رتبه‌اند؟ در این مقاله وی علوم اجتماعی را بر اساس نه شاخص نسبت به علوم طبیعی مقایسه می‌کند و از این رای دفاع می‌کند که از لحاظ بعضی از زمینه‌ها (مثلاً یک‌نواختی مشاهدات) علوم اجتماعی پایین‌رتبه‌تر از علوم طبیعی هستند، در صورتی که از لحاظ بعضی از زمینه‌های دیگر (مثلاً عینیت) این گونه نیستند. در نهایت مک‌کلاب به این نتیجه می‌رسد که علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند بسیار بیش‌تر از آن‌که ناقدان این علوم روا می‌دارند، از نظر علمی در خور حرمت باشند. ■

اول انقلاب، دهه‌ی پزشکی؛ دهه‌ی دوم، دهه‌ی مهندسی؛ دهه‌ی سوم، دهه‌ی علوم پایه و دهه‌ی چهارم، دهه‌ی علوم انسانی است. این به یک معنا ذهنیت سیاستمداران و برنامه‌ریزان ما را در زمینه‌ی طبقه‌بندی و اولویت‌بندی علوم نشان می‌دهد، اما اگر از تک‌تک آن‌ها بپرسیم بر چه مبنایی این اولویت‌بندی را انجام دادید، شاید یک دلیل محکمی برای این کار نداشته باشند.

علوم انسانی پس از انقلاب جایگاه مناسبی در کشور نداشته است

علی‌رغم این که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی توجهات به علوم انسانی معطوف شد، اما این توجه عمدتاً از جهت نسبت دست‌آوردهای این علوم با ارزش‌ها و بینش‌های دینی بود تا به خاطر نقشی که این علوم می‌توانند در مدیریت جامعه ایفا کنند. در سال‌های اخیر نیز هرچند به توصیه و تاکید مقام معظم رهبری، اقبالی نسبت به علوم انسانی ایجاد شده است، اما باز هم چون دهه‌های آغازین انقلاب بحث از علوم انسانی و ضرورت تحول آن‌ها ناظر به نسبت آن با آموزه‌های اسلامی است.

هم‌چنین اگر سیاست‌ها و برنامه‌های سه دهه‌ی پس از پیروزی انقلاب اسلامی را بررسی کنیم، در می‌یابیم که علوم انسانی از جایگاه ممتازی در میان سیاست‌مداران و مسئولین برخوردار نبوده است. برای مثال جشنواره‌ی خوارزمی که ناظر به علوم پایه و مهندسی است، در سال ۱۳۶۶ پایه‌گذاری می‌شود. جشنواره رازی که ناظر به علوم پزشکی است در سال ۱۳۷۴ راه‌اندازی می‌شود. و در نهایت جشنواره فارابی که ناظر به علوم انسانی است در سال ۱۳۸۶ (پس از گذشت حدود سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی) آغاز به کار می‌کند.

اگر نگاهی به مدیران، مسئولین، نمایندگان مجلس یا وزرای ۱۰ دوره‌ی ریاست جمهوری بیندازیم در می‌یابیم که اکثر آن‌ها از رشته‌های مهندسی، پزشکی و علوم پایه هستند. به‌طور خاص خوب است نگاهی داشته باشیم به وزرای علوم پس از انقلاب اسلامی ایران:

۱. علی شریعتمداری، وزیر علوم در دولت موقت، استاد علوم تربیتی، تنها وزیر علوم از میان اساتید علوم انسانی که البته تنها ۹ ماه وزیر علوم بودند؛
۲. سید حسن عارفی، وزیر علوم در کابینه‌ی شهید رجایی، فوق‌تخصص داخلی قلب و عروق؛
۳. محمد علی نجفی، استاد ریاضی؛
۴. محمد فرهادی، متخصص گوش و حلق و بینی؛
۵. مصطفی معین، فوق‌تخصص آلرژی و متخصص بیماری‌های کودکان. ایشان به مدت ۱۰ سال (سه دوره متناوب) وزارت علوم را بر عهده داشتند؛
۶. محمدرضا هاشمی گلپایگانی، دکتری مهندسی برق؛
۷. جعفر توفیقی، استاد شیمی؛
۸. محمد مهدی زاهدی، دکتری ریاضی؛
۹. کامران دانشجو، دکتری هوا فضا

جالب اینجاست که علی‌رغم توجه خاصی که اعلام می‌شود دولت نهم و دهم به علوم انسانی مبذول داشته است، ریاست محترم جمهوری در توجیه آقای دکتر دانشجو برای وزارت علوم، تحقیقات و فناوری می‌گویند ما می‌خواهیم در این دوره، وزارت علوم را بر اساس الگوی مهندسی مدیریت کنیم.

یکی دیگر از نموده‌های کم‌توجهی به علوم انسانی در کشور را می‌توان در فرایند و نتیجه‌ی نهایی نقشه‌ی جامع علمی کشور ملاحظه کرد و چنان‌چه در نظر داشته باشیم که نقشه‌ی جامع علمی

دو نگاه

طبقه‌بندی علوم می‌تواند در فرایند سیاست‌گذاری نیز دخالت کند. برای مثال وقتی فردی مثل افلاطون با توجه به جایگاهی که برای ریاضیات قائل است، سردر آکادمی خود می‌نویسد: کسی که ریاضی نمی‌داند، وارد نشود (البته شایسته است تفسیر هایدگر را هم از این عبارت مدنظر داشته باشیم) در مقام یک نوع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی قرار گرفته است

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ریان جامع علوم انسانی

بی‌نوشت:

www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=970159

۲- فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲